

تامل

امکان تحقق سوزه روشنفکری در ارتباط با دولت



سهند ستاری

● آنچه تاکنون در تقابل میان نهاد روشنفکری و دولت‌ها در ایران مطرح شده همواره نشان از تضارب اشکال و نهادهای بوده که به سان امکان تحقق ارتباطی از جنس طلب امر ناممکن است. پس در ابتدا به عنوان پیش فرض این یادداشت و به میابجی خوانشی روبه پس (Retroactive) از رخداد‌های تاریخی، سوزۀ سیاسی رادیکال را سوزمای در نظر می‌گیرم که الزاما بر وضعیتی انگشت خواهد گذاشت که در همان دوره تاریخی، امر ناممکن تلقی می‌شود. پس باید امکان بالقوگی سوزۀ روشنفکری را در دل سیستم بررسی کنیم. ذکر این مهم ضروری است که در یادداشت پیش‌رو دولت را نهادی برخاسته از سیستم سرمایه‌داری در نظر می‌گیریم که با مفهوم «دولت-ملت» در تضاد است.

به نظر می‌رسد در تحلیلی دمدستی و قرائتی ساده‌انگانه، چیزی که همواره خاستگاه «جورناشدگی» و منشا تضادها و ناهماهنگی‌های میان دولت و روشنفکران را تحریک کرده ریشه در قرائتی ناموزون دارد. تقریری که تاکنون مقوم عدم‌ترجمه جایگاه روشنفکری نزد سیستم‌ها و دولت بوده است، چراکه دولت‌ها همواره با دو رویکرد همیشگی و مشخص به سراغ روشنفکران رفته‌اند و همواره «مسکن تحقق ارتباط» را در کنار «امکان تحقق شکست» به‌نحوی یکسان ترسیم کرده‌اند. بر این اساس تلاش نخست دولت همواره در جذب و به خدمت گرفتن و حتی وابسته کردن روشنفکران بوده که در صورت محقق نشدن مشی آغازین، به حساب نیابودن، حذف، نفی و در حاشیه قرار دادن روشنفکر اساس کار قرار می‌گیرد. اما در طرف مقابل نیز به نظر می‌رسد که روشنفکران به‌دنبال تاثیر گذاشتن بر دولت و ایجاد تصمیم‌سازی به‌واسطه دولت و همچنین ابزار کردن آن و قدرت متمرکز بوده و هستند. محل نزاع زمانی شکل می‌گیرد که از یک سو دولت‌ها نمی‌توانند روشنفکران را وابسته خود کنند و از سوی دیگر نیز روشنفکران در صورت عدم تحقق خواسته‌های‌شان در مقابل دولت‌ها جبهه گرفته و به عنوان اپوزیسیون از طریق رسانه‌ها و قلم و اندیشه صف‌آرایی می‌کنند. اما خاستگاه و علت این «جورناشدگی» به این قرائت ساده ختم نمی‌شود و این تمام داستان نیست. چرا که چگونگی شکل‌گیری سوزۀ روشنفکری و تقابل آن با سیستم و دولت اساسا مبتنی بر نفی بالقوگی در دل وضعیتی است که توسط سیستم به نحوی غیر تجربی صورت می‌گیرد.



اگر مفهوم بنیادین روشنفکری را از چارچوب تعاریف نمادینش جدا کرده و امکان بالقوگی را در متن این جریان بررسی کنیم و بتوانیم با رویکرد تفکیک گرایانه‌ای که مجوز به بینش تاریخی- انتقادی و نفی گراست اساس خاستگاه نظری و رویکرد انضمامی این جریان را مرور کنیم در آن صورت ردپای رسم‌الخط جزم‌گرایانه سیستم روشن‌تر خواهد شد. از این رو همواره به سبب شکاف‌هایی که میان تمامیت شکل یافته و سیستمی که سعی دارد با پر کردن ترک‌ها از «وانموده‌هایش» تصویری موهوم آرایه دهد امکان حضور نام هیچ هویتی شذنی نیست. پس سوزۀ همواره در تلاش است تا از یک سو پیش‌فرض‌های خود را برساند و تمامیت خود را حفظ کند اما از سویی دیگر برای سوزۀ شدن مجاب است تا به درون خود بگذرد و با نفی تمامیت، الزاما با دیوارگی خود روبه‌رو شود. بنابراین ایده شکل‌گیری سوزۀ روشنفکر در گرو همین دیوارگی است. روشنفکر هم‌زمانی که دیواره می‌شود شهر را نیز دیواره می‌کند و در حالی که باید به یک سوزۀ سیاسی تبدیل شود در متن کنش سیاسی مجاب خواهد بود تا به هر مخاطرای تن دهد و عدم‌تضمین را به جان بخرد. بر این اساس نظر به اینکه ایده روشنفکری برای شکل‌گیری باید وضعیت را دیواره کند پس امکان بالقوگی سوزۀ روشنفکری در نهاد سیستم دست‌کم اگر به سان امر ناممکن تلقی نشود همچون امری پارادوکسیکال خواهد بود که چنان‌به مذاق سیستم خوش نخواهد آمد.

پس امکان تحقق سوزۀ روشنفکری که با‌امکان تحقق سوزۀ سیاسی در هم تنیده است منجر به شکاف و بر هم زدن وضعیت توپر سیستمی خواهد شد که گاه در لباس دولت ظاهر می‌شود و گاه در قامت سیستم انتزاعی یا حتی در پس وضعیت بی‌ربط زندگی روزمره از طرفی دولت یا سیستم نیز مسلما با پر کردن تمام حفره‌ای که در دل زندگی روزمره و ساختار درونی‌اش وجود دارد در پی پس زدن سوزهای خواهد بود که مدام بر دیواره کردن وضعیت تکیه دارد، چون این سوزۀ محقق نخواهد شد مگر به میابجی دیواره شدن خود و همزمان دیواره کردن وضعیت و نفی ایده مرکز. پس امکان تحقق سوزۀ روشنفکری در تلاقی آشکار با ساختار سیستمی خواهد بود که هیچ ترک و شکافی را نمی‌تواند تحمل کند و امکان تحقق سوزۀ مردم را پس می‌زند.

مه‌رزاد بروجردی، استادیار دیارتمان علوم سیاسی در مدرسه شهروندی و امور عمومی مَکسبول، در دانشگاه «سیراکیوز» آمریکاست. بیش از یک دهه از انتشار اولین مقالات و مصاحبه‌های او در مجلات تخصصی و روزنامه‌های ایرانی می‌گذرد و تاکنون سه کتاب از وی به زبان فارسی منتشر شده است: «روشنفکران ایرانی و غرب» که یکی از مهم‌ترین آثار موجود در زمینه بررسی آرای متفکران معاصر ایرانی به شمار می‌رود و کتاب «تراشیدیم، پرستیدیم، شکستیم» که شامل گفتارهایی در باب سیاست و هویت ایرانی است. همچنین پیش از این دو کتاب، سخنرانی بروجردی در مرکز بازشناسی اسلام و ایران با عنوان «پارادوکس‌های سیاست در ایران امروز» به چاپ رسیده بود. از این استاد ایرانی مقیم نیویورک، به زودی کتابی به زبان انگلیسی با موضوع اسلام و نظریه حکمرانی، توسط انتشارات دانشگاه سیراکیوز عرضه خواهد شد. او همچنین پژوهش کلانی درباره نخبگان سیاسی ایران پس از انقلاب اسلامی را در دست نگارش دارد. همین نگاه محققانه به تاریخ، فرهنگ و سیاست، انگیزه گفت‌وگو با دکر مبرزاد بروجردی در زمینه تغییرات گفتمان فکری- سیاسی در ایران معاصر است.

● برخی معتقدند در تغییر گفتمان فکری- سیاسی حاکم در هر دوره، گسست کاملی رخ نمی‌دهد، بلکه همواره جنبه‌هایی از آن - و بلکه جنبه‌های همیش- در دوره بعد بازتولید می‌شود. اگر چنین تفسیری را بپذیریم، درباره ایران پس از مشروطه چه می‌توان گفت؟ در دوران پس از مشروطه گفتمان دولت مطلقه و گفتمان دموکراتیک در برابر هم قد علم کردند و جامعه را نیز به دو اردوگاه متخاصم تقسیم کردند. هر یک از این گفتمان‌ها هم ریشه در واقعیت‌های موجود در جامعه ایران داشت. چه دیدگاهی که در پی یک دولتمرد مقتدر و کاردار برای پشت سر گذاشتن دعوای‌های جناحی بود و چه دیدگاهی که در واکنش به ظلم و استبداد و به‌رور از اندیشه‌های نوین‌روپایی در کالبد گفتمان دموکراسی‌خواهی پدیدار شده بود. بی‌گمان در هر دوره تاریخی، کارنامه این گفتمان‌ها و گرایش مردم به آنها به شرایط ویژه آن زمانه بازمی‌گردد. برای نمونه، روش میابانه‌بر رضان یاسخی به روزگار نابسامان و هرج و مرج برآمده از شکست مشروطه و جنگ جهانی اول است. چنین است که در این دوران مردم خواهان ثبات سیاسی و اجتماعی در سایه دولتمردی مقتدر و کارآمد بوده‌اند. ولی با گذشت زمان و در پی کناره‌گیری رضان، شرایط سیاسی و دگرگونی‌های جهانی به بلوغ فکری ایرانیان یاری رساند و دموکراسی را در کانون خواست همگانی نشانید. اما حاکمیت سیاسی تمایلی به این تغییر نداشت و خواهان نگهداری روش کنش‌داری پیشین بود. می‌توان روند بازتولید شیوه استبدادی را در این فرآیند و نیز در رویدادهای پس از آن بازچست.

● با اینکه شما از گونه‌ای تغییر سخن می‌گویید اما در دوران پس از سقوط رضان‌خان هم جز برهه کوتاهی از گشایش سیاسی که عموما ناشی از نخواستگی و عدم تثبیت اقتدار پهلوی دوم بود، وضعیت سیاسی حاکم مجددا به نوعی گفتمان غیردموکراتیک بازگشت. در واقع گسستی اتفاق نیفتاد.

باید به یاد داشته باشیم که برآمدن محمدرضا پهلوی هم در شرایط خاص سیاسی، اقتصادی و بین‌المللی رخ داد که کمابیش همان گفتمان غیردموکراتیک را می‌پسندید و به پیش می‌راند. از یک‌سو جنگ سرد به قطبی شدن سیاست در کشور‌های مثل ایران انجامید و بر مسیر بسیاری رویدادهای داخلی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی ایرانیان اثر می‌نهاد. از دیگر سو قدرت بی‌رقیب دولت که برآمده از توزیع درآمد نفت است به بهبود زندگی ایرانیان یاری می‌رسانید. چنین بود که ناتوانی جامعه مدنی و سستی نهادهای آن در رقابت با قدرت خیره‌کننده دولت در سرکوب مخالفان، در یکه تازی در قلمرو اقتصاد، یا پشت‌گرمی‌اش به قدرت‌های خارجی، به ریشه‌دار شدن هرچه بیشتر دولت پدرسالار نوین (Neo-atrimonial) انجامید. اگر به کانون‌های مختلف در دانشگاه‌ها یا در حوزه‌های دیگر... هم نگاه کنیم یا به قلمرو همگانی اجتماعی در این دوران بنگریم، اثری از مبارزه دموکراسی‌خواهانه و مخالفت پیگیر و پرچرب و جوش نمی‌یابیم. متأسفانه در کشور ما، به ویژه در قرن بیستم، در رویارویی دولت و جامعه مدنی همواره کفه دولت سنگینی کرده است. برای نمونه در زمان پهلوی دوم، حتی روشنفکران ناراضی ناچار بوده‌اند در نهادهای دولتی همچون سازمان برنامه و بودجه، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و انجمن حکمت و فلسفه روزگار بگذرانند.

● آقای بروجردی در همین‌جا می‌توان بررسید که چرا در میان نیروهای مخالف و گفتمان‌های معارض آنها با

اندیشه

«مه‌رزاد بروجردی» درباره تغییرات گفتمان فکری- سیاسی در ایران معاصر:

فرهنگ سیاسی جامعه از فرهنگ همگانی جدا نیست

جهانگیر پاک‌نیا



حسن: یک‌روز شخصی مه‌رزاد بروجردی

گذاشته‌شد. گفتمان روشنفکران دینی اِیرانی نیز در چنین زمانه و زمینه‌ای برآمد و بالید. ● اما این گفتمان به تعبیر شما معطوف به دموکراسی مجددا به کناره رفت و به باور برخی همچنان مانند همتایان تاریخی خود، ارتباط روشنی با پایگاه اجتماعی‌اش نداشت. آیا شکست سیاسی را باید از

سرنوشت این گفتمان فکری جدا کرد؟

یکی از ویژگی‌های هر جامعه‌ای از جمله ایران که گاه بررسی جامعه‌شناسانه را با دشواری‌هایی همراه می‌کند، این است که نمی‌توان میان اندیشه‌ها در ساحت نظر و آنچه در عرصه سیاست رخ می‌دهد یک پیوند ساده علت و معلولی پیدا کرد. در تحلیل پایگاه اجتماعی یک گفتمان و گرایش مردمان به آن نیز به همین‌گونه بانسبت‌های پیچیده علت‌ها و معلول‌ها روبه‌رویم و در اقبال عمومی نیز به همین‌گونه، عوامل متعددی دخیلند. دیدیم که پس از هشت سال از رویکرد ایرانیان به دولت اصلاحات، بسیاری از نزدیکان رییس دولت هم به منتقد آنها تبدیل شدند و به روش و کارنامه آنان ایراد گرفتند.

جنبه دیگری از این نسبت پیچیده نظر و عمل و پیوند گفتمان با پایگاه اجتماعی‌اش را می‌توان در نمونه‌های آماري دید. آمار و ارقام در ایران از پیشی گرفتن شمار دانشجویان دختر نسبت به دانشجویان پسر حکایت می‌کند. اما وقتی به آمار و داده‌های بازار کار نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم که نسبت کاریابی زنان در حدود ۵۰درصد، یعنی همان رقم پیش از انقلاب است. همین پیچیدگی را در نسبت نیروهای سیاسی و پایگاه اجتماعی آنها نیز می‌توان دید.

● بسیاری بر آنند که فرهنگ سیاسی جامعه در هر دوره‌ای از گفتمان فکری سیاسی حاکم تاثیر پذیرفته و بر مبنای آن قوام می‌یابد. شما مولفه‌های فرهنگ سیاسی کنونی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

فرهنگ سیاسی هر جامعه‌ای از فرهنگ همگانی آن جدا نیست. اگر در فرهنگ همگانی ما پدیده‌هایی چون روحیه تک‌رویی، انجذاب از کار جمعی، تقدن‌پذیری و دشمنی شمردن انتقاد و... وجود دارد، این پدیده‌ها به فرهنگ سیاسی ما نیز سرریز می‌کنند. چنین است که مثلا اختلاف نظر میان دو روشنفکر ایرانی از خاستگاه و قلمرو مدنی خود بیرون می‌رود و بسا که به دشمنی، کینه‌های شخصی و تمتم‌های ناروا می‌انجامد. به دیگر سخن، بسیار پیش‌تر از آنکه به پله علت‌یابی خشونت فیزیکی و سیاسی برسیم، به مشکلاتی بزرگ به نام خشونت فکری دست به گرم‌یابیم و آنگاه به این پیچیدگی‌ها باید چنند و چون کنش‌ها و واکنش‌ها در مدار قدرت سیاسی تراز دولت را افزود. به گواهی تجربه، سیاستمداران عالم و به پی‌رو آن ایران، هیچ‌گاه دموکراسی را از سر اراده و اختیار در صدر فهرست اولویت‌های خویش نمی‌گنجانند. دغدغه سیاستمداران بیشتر از هر چیز پیروزی در انتخابات بعدی است.

به هر روی در فرهنگ سیاسی ما ناتوانی در مصالحه و ائتلاف از همین‌جا ریشه می‌گیرد که ما «دیگری» را ابتدا در قلمرو ذهن و نظر ناچیز می‌شماریم و آنگاه در پهنه عمل از همکاری، هم‌رایی، همراهی و همدستی با او بازمی‌مانیم. نمونه آشکار این نابسامانی فکری و عملی را می‌توان در

گسترش دایره دوستانی دید که عرصه رقابت را برای دیگران محذود می‌کنند.

● شما کدام جریان‌های فکری را در تقویت این فرهنگ سیاسی نیرومند می‌بینید؟ آن میراث فکری که در نهایت، به روش‌های غیرسیاسی در میدان رقابت سیاسی ختم می‌شود را در کجا باید جست‌وجو کرد؟

دیدگاه خد‌محسور که تمام حقیقت را در نزد خود و دیگران را بی‌پهره از آن می‌داند، هم در بین نیروهای سکولار و هم در میان نیروهای اصولگرا، هوادارانی دارد. نیروهای چپ در دوره‌های بی‌دربی، به حق فعالیت مخالفان فکری خود (چه لیبرال، چه غیر لیبرال) باور نداشتند. این سنت ناخجسته، سیر صعودی داشته است. به روند انتعاش‌های سیاسی در جامعه ما نظری بیفت‌کنیم. در خاطرات آقای ریی‌شهری، فهرست بیش از ۶۰۰ گروه و سازمان اسلامی و چپ که غیرقانونی اعلام شده‌اند، آمده است اما به‌نظر من جامعه ما باید از ادعای تافته جدابافته بودن برخی و حرف‌هایی مثل هنر نزد ایرانیان است و بس دست بردارد.

البته در همین حال جای امیدواری هم هست. به آن نشان که شما امروز به کمتر نیروی سیاسی برمی‌خورید که آماده یا دست به کار نقد کردن گذشته خود نباشد.

البته این ارزیابی انتقادی نزد نیروهای سیاسی دور از مدار قدرت بیشتر و کارآمدتر بوده است چرا که اینان استقلال بیشتری از کانون قدرت داشته و از قید قدرت آزادتر بوده‌اند. چنین است که این گروه‌های خارج از قدرت می‌توانند به درک بهتری از چیستی و چند و چون شکست گفتمان اصلاح‌طلبی برسند.

● مساله دیگر شهروند جهانی و آگاهی از پیشرفت چشمگیر کشورهای دیگر است. چندی پیش در آمار بانک جهانی آمده بود که تنها کشور جهان که در سال ۲۰۱۰ از رشد اقتصادی بالای ۱۰درصد برخوردار بوده، همسایه ما ترکیه است؛ یا آگاهی از اینکه در دهه ۱۹۶۰ میلادی، ایران و کره جنوبی در موقعیت اقتصادی مشابهی قرار داشتند و امروز متفاوتند. این آگاهی‌ها به پرسشی در ذهن هر شهروند در دهکده جهانی می‌انجامد که پاسخش در گرو دادوستد آزادانه تجربه‌های جهانی است. به هر روی، شهری شدن جامعه، بالا رفتن سواد و جوان بودن هرم جنسیتی در ایران خبر از این واقعیت می‌دهند که این جامعه، دیگر همان جامعه قدیم نیست.

نشانی از همین درس گرفتن از تجربه‌های دیگر کشور‌ها را می‌توان در گفته‌های راشد غنوشی، رهبر حزب اسلام‌گرای تونس بازچست. او که خود زندانی سیاسی بوده، او بر آن است که شنجیه را در قانون اساسی جدید کشورش ممنوع کند. وی آشکارا از ائتلاف با گروه‌های غیراسلامی تونس سخن می‌گوید. نکته درباره جنبش‌های جهان عرب این است که در این کشور‌ها شهروندان دگرگون شدند ولی حاکمان دگرگون نشدند. حاکمان سعی می‌کردند با همان ابزار و ایده‌هایی که سال‌ها حکومت استبدادی خویش را به پیش برده بودند، ادامه دهند. ولی رشد آگاهی مردم در جهتی دیگر بود و همین، توازن را به سود مردم تغییر داد. درباره جامعه ایران در کنار همه مسایل، باید دگرگونی‌های مثبت را نیز به فال نیک گرفت، به آنها بها داد و طرح‌های تازه برای مشارکت مردم در کاروبار سیاست درآفکند. مانند طرح رای اولی‌ها برای انگیزش نوجوانان به شرکت در انتخابات.

● آلمان با بیش از ۱۵۰ تئاتر شهر با سه بخش متفاوت تئاتر، اپرا یا باله، تئاتر بازیگران، رقصندگان و خوانندگان صددرصد حرفه‌ای با کارگردانان قدرتمند است و اساسا تئاتر شهر‌های آلمان مکتبی برای تجربیات خام و دم‌دستی نخواهد بود. «آنچه قصه‌گو نقل می‌کند، برگرفته از تجربه، خواه تجربه خود وی و خواه تجربه منقول دیگران است و او هم به نوبه خود آن را جزیی از تجربه کسانی می‌کند، که به حکایتش گوش می‌دهند.» والتربنیامین

نگاه

رویای ناتمام

علی سالم

● واژه روشنفکر در تاریخ سیاسی غرب ییادآور ماجرای دادگاه «دری‌فوس» افسر ارتش فرانسه بود که با اشتباه دستگاه قضایی به خیانت به کشور و تبعید به «جزیره‌شسیطان» محکوم شد. پس از این ماجرا، حمایت ۳۰۰ نفر از نویسندگان و هنرمندان فرانسوی در سال ۱۸۹۸ با نامه‌ای به رییس‌جمهوری وقت که به «مانیفست روشنفکری» معروف شد، اولین پیروزی روشنفکران محسوب شده و ابداهی جمعی به واژه روشنفکری نیست «منور الفکر» اصطلاحی بود که در مورد روشنفکران متقدم از نیمه دوم قرن ۱۹ تا قبل از جنگ دوم جهانی استفاده می‌شد. در این زمان منور الفکر به کسی که از پیشرفت غرب آگاه بود و صرفا خواهان انتقال افکار جدید و مصلحانه به کشور بود اطلاق می‌شد.

«کین نبوی» نویسنده کتاب «روشنفکران و دولت در ایران: سیاست، گفتار و تنگنای اصالت» به بررسی رابطه پرفراز و نشیب روشنفکران با نهاد دولت طی سه دهه پایانی حکومت محمدرضا پهلوی می‌پردازد. او تعریف مدنظر خود را از «جرمی جنینگز» که درباره روشنفکران فرانسه گفته است، وام می‌گیرد: «روشنفکر دقیقاً زمانی روشنفکر می‌شود که وارد حوزه‌ای از فضای اجتماعی شود که با عنوان کلی جهان سیاسی شناخته می‌شود.» با این تعریف واژه روشنفکر عمدتا پس از تشکیل «حزب‌توده» در سال ۱۳۲۰ وارد ادبیات سیاسی ایران شد. حزبی که اعتبار خود را از عضویت و هواداری اکثریت جوانان تحصیل کرده و روشنفکران از خود به دست آورده بود. هرچند این اقبال دوام چندانی نداشت و پس از اتفاقات «حزب دموکرات» آذربایجان و کودتای ۲۸ مرداد حزب به محاق رفت. سال‌های پس از کودتا و خیانت سران حزب به آرمان‌های حزب و نقش رهبری در لو رفتن تشکیلات مخفی «سازمان افسران حزب توده» در این روند تاثیر مستقیم داشت. سال‌های ۳۲ تا ۳۹ دوران روشنفکران مایوس و شکست‌خورده بود. نهایت گفتار رایج در نشریات این دوره موضوع سلبی «عدم سازش با حاکمیت» بود. اما در فاصله سال‌های ۳۹ تا ۴۲ که با باز شدن فضای سیاسی توسط کابینه «علی امینی» همراه بود، جو روشنفکری جوی آکنده از امید آمیخته با سردرگمی شد. این دوره تاریخی مصادف بود با جنبش‌های موفق ضدامپریالیستی در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین. لذا طبیعی بود که تعریف در گفتار نیروهای روشنفکر ایجاد‌اشود. مفهوم «روشنفکر-فعال» که در اواخر دهه ۱۳۴۰ رواج یافت و تا انقلاب ۱۳۵۷

همچنان رایج بود به مفهوم عملکردایی روشنفکران اشاره داشت. در حالی‌که در اواخر دهه ۳۰ روشنفکر را کسی بود که «هی‌توانست از الگوهای ریاضی تاریخ را کشف کند و با تبیین از آن قواعد دقیق ترقی و پیشرفت را مشخص کند». چنین تلقی‌ای از تاریخ، نقش تعیین‌کننده سوزۀ وحادثی بودن انقلاب را یکسر نادیده می‌گرفت.

در این دوران گفتار انقلابی‌گری رایج شد. هرچند اینگونه اظهارات در حوزه نظر باقی ماند، اما فضا را برای پیدایش جنبش مسلحانه آماده کردند و تصادفی نبود که دهه ۴۰ همراه بود با پیدایش گروه‌های مخالفی که فعالیت مسلحانه می‌کردند. در همین دوره در اروپا «سارتز» انسان محوری غربی را به سبب همدستی‌اش با ایدئولوژی استعماری، «مارکوزه» گرایش‌تعامیت خواهانه سرمایه‌داری و «فروم» سرخوردگی و از خودبیگانگی آن را به باد انتقاد می‌گرفتند.

در اوایل دهه ۵۰، حکومت پهلوی به علت افزایش قیمت نفت و روابط بین‌المللی روزبه‌روز قدرتمندتر می‌شد. تا جایی که در اسفند ۵۳ به دستور شاه نظام دوحزبی موجود پس از ۱۷سال جای خود را به نظام تک‌حزبی و خودکامگی روزافزون شخص‌شاه شد. اما سلاوک به محدودکردن هر چه بیشتر روزنامه‌ها اقدام کرد. گرچه ایده مبارزات چریکی از پیش در محافل روشنفکری واسطه دهه ۴۰ محبوبیت یافته بود، اما عملیات چریکی واقعی تا جریان «سیاهکل» در ۱۹ بهمن ۴۹ آغاز نشد.

نقد روشنفکران دهه ۵۰ به تکنوکراسی در حال توسعه دولت و نهایتا رویکرد مثبت به عرفان و مذهب برای مقابله با آن از گفتار‌های رایج در این سال‌ها بود. در سال ۵۶ با باز شدن اجباری فضای سیاسی که از طرف شاه اتفاق افتاد گفتار روشنفکری جسارت بیشتری پیدا کرد. شش‌بهای شعر «کوته» و سخنرانی‌های سعید سلطان‌پور و به‌آذرین و گلشیری و دیگران در این شب‌های شعر اوج اعتراضات آزادی‌خواهانه وضدستاور روشنفکران در برابر خیل مخاطبان بود. برخلاف باور رایج، مذهب و عرفان از سال‌های آغاز دهه ۵۰ در میان روشنفکران عرفی از محبوبیت فزاینده‌ای برخوردار شده بود. با کارکرد گفتار و مصادره آن بود که روشنفکران فضا را به نخبگان انقلاب واگذار کردند. انقلاب حالا نماینده بسیاری از ارزش‌ها بود که روشنفکران چپگرا طی دو دهه مبلغ آن بودند. کتاب «روشنفکران و دولت در ایران» روایت به نمرنشدن و استفاده از نظریات روشنفکران عرفی در سال‌های سخت پس از کودتای ۲۸مرداد است. نسلی که دوران منجمد جنگ سرد در جهان بین‌الملل، اردوکنی قطب‌های جهانی در داخل، کودتا و جنبش چریکی، همه را با هم تجربه کرد.